

آن پنج لعین که در کس عهد بسته بودند دعای بد فرمود بعضی از ایشان در همان موکه کشته شدند و  
 بقیه السیف را سال کشید که بقصر جنم کونسا رفتند و در مقصد اقصی مسطورت که ابی بن خلف لعنه الله  
 علیه بر آن روز حمله کرد و مصعب بن عمر رضی الله عنه بخاربه پیش رفته بزخم نیزه آن شغی شویید شد و آنروز  
 نیم نیزه از دست سوسل بن حیف گرفته بر کرون ابی لعین زرد ابی عثمان مصوب فرار کرد ایند از الم رخم  
 سید الانام صلی الله علیه و آل لبان کاو بانگ میگرد تا وقتی که روی بدوزخ آورد و در بعضی روز  
 آمده که نوبت زید بن وهب از عبد الله بن مسعود پرسید که چنین شنیده ام در روز احد بغیر از علی مرتضی  
 الله وجهه و ابودجانة و سوسل بن حیف رضی الله عنهم در خدمت حضرت رسالت پناه هیچکس نمانده بود  
 و این خبر مطابق واقعه است یعنی گفت در اول حال که سپاه اسلام روی یوادی انزوم بنهادند بخاربه  
 علی حدی نزد آنحضرت نمانده بود بعد از ساعتی خاصم بن ثابت و ابودجانة و سوسل بن حیف طلحه  
 عبد الله بلال زید خیر البشر شتافته مکر محاربه در میان بستند زید باز پرسید که ابو بکر و عمر کجا بود گفت  
 کابو شته نیز رفته بودند چون از حال عثمان بن عفان استفسار نمودند گفت او نیز روز سیوم از جنگ جدا  
 شد بنا بر آنکه مقرر و بتزلزل عیض بود رسول صلی الله علیه و آل فرمود بدستیکه درین واقعه عیض رفتی و اگر  
 گرم الله وجهه منقولست که گفت در آن روز هولناک من و ابودجانة و مسعود و قاص هر یکی بطرفی بمنع دفع  
 طایفه از مشرکان مشغول بودیم که تا آن زمان که فدای تعالی نسرج روزی کرد چنانچه در اگر کتب مسطور  
 که در روز احد همی دیگر از صحابه مثل ابو عبیده حبراع و طلحه بن عبید الله و ابوطالبی انصاری نیز لوازم عثمان  
 و پردلی بتقدیم رسانیدند و در آنوقت طلحه بزخم قریه با صاب تراکب بن زهر حشمی از کار و بار ماند القصد  
 چون قتال اهل ضلالت نهایت انجامید حضرت خیر البریه علیه و آل جمع از صحابه که مجتمع گشته بودند شعب  
 و آمد و مهند زوجه ابوسفیان که مادر معاویه بود و سائر نسوان و پیش قضای کمر و ان شیر زن خالی

ریش و دستاقتند و بغیر از حضرت بن ابی عامر رابیع که ملقب بغسل الملائکه است تمامی شوره ریش  
 ساختند و بنده سکر عم خیر البشر حمزه را از شکمش بیرون آورده یکبند بنابر این اورا آکل الاکباد میگفتند  
 از این غزایا ابوسفیان و اتباع اورا و عتیبه رجوع کردید شدت ابوسفیان نزدیک شد آمد فریاد بر آورد  
 که محمد در میان قوم است یانی با شارت حضرت رسالت پناه اصحاب ساکت بودند ابوسفیان با او بلند  
 تر آواز زد و آیا پسر خطاب پسر ابوقحافه زنده هستند یانی همچو سخن زبان بگوید کشاد و بروایت مقصد  
 آمدند الغالب گفت بخدا محمد زنده است سخن ترا می شنود آنگاه ابوسفیان آغاز نوازش سخن بیان نموده  
 اعلیٰ علیٰ اهل سبیل ما بر حضرت رسالت مآب جواب دادند اعلیٰ و اهل بازا ابوسفیان گفت العزیٰ لنا و  
 غزیٰ کم سلمانان جواب دادند الله مولانا و لا مولاکم ابوسفیان گفت وعده محاربه میان ما و شما به  
 سال آینده در منزل بدر است امام الکاشغریین بموجب فرموده سید المرسلین زبان بقبول کشاد و ابوسفیان  
 بطرف مگردان شد و بروایت اکثری اهل سبیل در واقعه احد قریب سی نفر از مشرکان بقتل رسیدند این  
 جمله بقول محمد بن اسحق و داورده نون ضرب تیغ امیر المومنین حیدر گشته شدند اسامی ایشان است طلح  
 ابی طلح و پسرش ابوسعید و برادرش عکرمه و ابوعبد الله بن جمیل و ابوالحکم من الاخصر و لید بن خدیجه  
 و برادرش امیه و ارفطاف بن شرامیه و شام بن امیه عمرو بن عبد الله جمعی بشیر بن مالک صواب هولانی  
 عبد الله در روایت روضه الاجاب از سلمانان مقتاد و دوفد بقولی شصت و پنج نفر سعادت شهادت  
 استعا باقتد از آنجا چهار نفر از مهاجر باقی از انصار و یکی از شوماء مهاجر و باقی انصار و یکی از شوماء  
 مهاجر بن غنم سید المرسلین حمزه بود و در شیخ معتبره از وحشی قاتل آنجباب مرویت که گفت من غنم  
 بنیر بن صعم بن عدی بودم دور روز بودم خنم خواجه من طعمه بنی عدی برست حمزه کشته گشته بود بنابر  
 خبر در وقت توجه بجا بنام حدیث گفت اگر تو حمزه را بقتل رسانی آزاد باشی و در اثنای راه گاهی بنده خنم

نقام گشته شدن پذیر خویش عتبه مراد ان امر تحریر کردی و کفّی اگر این کار بدست تو تشبیه پذیر  
 بریت من اختصاص با بی روزا حد در وقتی که نایره قتال اشتعال یافت من بهر که رفته حمزه را دیدم  
 مانند شرمست بیدان در آمد صفوف مشرکان را بر هم زد در آن ساعت شایسته العزی خدا می که ما و زین که  
 با خندان نسوان قیام نمودی در برابر مسلمانان شتافته مبارز طلپیده و حمزه سر راه بر ساع گرفته  
 او را بگرفت ما و زینش سرزنش کرد آنگاه بصرب تیغ جبد املعون را بر خاک افکنده طعمه سباع گردانیده و من  
 پس سبکی در کشتن بودم تا حمزه نزدیک بد انجا رسید پس حربه بطرف او انداختم و آن تیغ بر زینش آید  
 از جانب دیگر سر برد کرد و او توجه من شده همان لحظه از پای درآمد بعد از آن من بهد بروقت حمزه  
 و کوشش او را بریده و جگرش پرودن کرده یک فصل است که بعد از مراجعت اهل ضلالت بجانب مکه در  
 که از باب هدایت تفتیح حال شهیدان قیام مینمود حضرت رسالت نمودند حال حمزه چیست که  
 نمی بینم و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بحیث و جوی غم خود مشغول شده بود تا گاه حسب مبارک  
 افتاده دید اشک از عارضهای پوشش روان گردید انحضرت را رمورت این واقعه مطلع گردانید  
 رسول الله بنفس نفس به انجا شتافتند چون عم خویش را مثل کرده بابت بغایت محزون گشت و  
 گفت قسم بخدا که چون بر خویش است یا بر مغانا کس را سزا کنم آنگاه این آیه نازل شد قال الله تعالی  
 فَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بَشَلٍّ لَّنَا عُوْقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَّهْتُمْ فَأَعُوْبِحُوا لَئِنْ أَسْرَوْا بِجُوبِ قَوْمِنَ  
 واجب الاذمان آیه مذکور از سر آن غمیت در گذشته و آماره سو کنند و او حمزه رضی الله عنده از آن  
 مد سال تری در مؤلف گوید که صاحب اعتماد الاقیان قدس بره عمرش نگاه و نه گفته اند و کیستین  
 و بعضی ابو عماره گفته اند و از شهر اعمال برین عبد الله بن جحش سپهر عمده انسرور بود منقول است که در روز  
 حرب احد عبد الله گفت خداوند درین جنگ ششم را که با شدت دقت موصوف باشد عنیم

کردان اگر بر من نطفه یا بید کوشش منی ترا چربیدند گویم از برای محبت تو در رسول تو پس سخن بر اصدق و راست  
 او کوفی کوشش منی بریده مانی از سعد مرویت که عهد التذوق صبح این آرزو کرد و آخر روز دیدم که گفتار این  
 کوشش منی او را بریده بودند پس او را با حمزه در یک قبر دفن کردند و مدت عمرش از چهل تنجاور بود و دیگر مصعب  
 عمرت که اسلام بسیاری از اهل مدینه با هم تمام او روی نمود و در مقصد اقصی مسطور است در وقتی که مسلمانان  
 از مکه که احد فرار نمودند مصعب را با حنین در دست داشت خیال فرار پر امون خاطر یکدشت این  
 قرینه پیشتر دست راستش برید علم بدست چپ گرفته گفت **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ**  
**الْأَشْئَلُ قَبْلِهِ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ** بزم دیگر دست چپش را نیز قلم کرد و مصعب رضی الله عنه بار دیگر آیه مذکوره خوانده غسل را بر  
 هر دو بازو بسینه خود منضم کرد و ایند این قرینه نیزه بوی رسانید کارش با خاکی امید گویند بجز مصعب را از آن  
 و نیویه بر تبه بود که چون شسید شد از وی پوست پاره ماند که هر گاه سرش باومی پوشیدند پالایش میگرد  
 میشت و چون باو شش ستر میکردند ریش بازمی ماند **بعیت** علامت است آنم که زیر چرخ کبود  
 زهر چرخ نعلق پذیرد از دم او است **قطعه** مشهور خانقاه و خانه و باغ و سر امغور که این نقشی است  
 بی تقوش و سوی عدم دارد تجرید آشنا باش ازین شطهری بجا بگذر که چون ماسی شود غرق انگیز  
 خود درم دارد و از جمله شرمه انصاری یکی زکوان بن قیس است و او داخل اهل بدست انزور  
 شان او فرموده هر کس خواهد به پسند مردی را که بسبزه بدست راه میرود باید که نظر کند بسوی  
 زکوان و در روضه الصفا مسطور است که چون اهل اسلام متوجه حدیث شدند زکوان و زندان  
 و نشان خود را و داع کرد ایشان گفتند دولت دیدار کی دست خواهد داد گفت در روزیست  
 و بعد از ملاقی فریقین چند ان محاربه نمود که شهادت سعادت رسید و در آخر جنگ سید المسلمین  
 الله علیه رسید که همکس از حال زکوان خبری دارد امام الاحمید گفت یا رسول الله من دیدم سوا

در لی کشن او بود و میگفت مرا نجات ده مبادا اگر تو نجات یابی آنکاه شمشیر رووش او فرود آورد  
 و من آنسوار را از پشت زمین بر زمین افکند و لقتل آوردم چون نظر کردم ابوالمکرم بن خنس بود <sup>دیگر</sup>  
 از شهداء حنظله است از واقعی مرویست که او قریب بواقعه اخذ حسیله کجباله خود در آورده بود و در  
 حرب با جارت آنسرور بدینچه توقف نموده بامنکوحه خود زفاف نموده متوجه حربگاه شد چون بموکه رسید  
 ساعتی اقبال پر و نخته شویید شد آنسرور فرمود می بینم طراکه او را غسل میدهند چون تشریف آورد  
 از دو چاهش پرسید گفت یا رسول الله از غایت شوق جهاد بی آنکه رفع جنابت کند سلام بستیم  
 شافت بر شوت این قضیه آنسرور حنظله را غسل المده که لقب کرد و دیگر عمرین <sup>که</sup> حکومت که با جبار  
 خدمت آنسرور قیام مینمودند و خود چون اعرج بود و در موکه نمی توانست رسید درین مرتبه مستعد  
 جهاد گشته روان کردید هر چند مردم گفتند لیس علی الاعرج حسیله بجائی رسید آنسرور آمد و گفت  
 باین پای لنگ عرصه را بهشت را بگردم سید عالم فرمود لا جهاد عليك عرویکه بار التماس نمود  
 یافت با پسر برادران خود شویید گشت از واقعی مرویست که در روز احد چون اخبار خوش بدین رسید  
 عورت تحقیق حالات متوجه مسکر شدند و ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها نیز روان گشت و در اثناء  
 راه دیدند که عورا که شوهر و برادر و پسر خود را بیشتر بار کرده بدین می آورد پرسید جز صحبت گفت  
 ذات فایض البرکات سید کاینات مقودن صحبت و سلامت است و بیکر مصیبتی سهل باشد و درین اثناء  
 محل از نقل حمل از فشار باز مانده برانورد آمد هر چند بزجر می راند قدم پیش نمی ماند خدمت آنسرور رسید  
 صورت حال معروض داشت بزبان مغربیان فرمود <sup>بدرین</sup> ان کل ناموز فرمود پرسید عرو در وقت توجه چه <sup>گفته</sup>  
 رفس گفت اللهم لا تردنی الی اهل کفره روان شده آنسرور فرمود بنابرین شتر کجانب بدین معنی روفا  
 بشارت داده که شوهر و جاور و پسر تو بر نفقت یکدیگر در بهشت بسر می برند دیگر آنس بن نظیر است نقل

که انس در آن روز عمر بن الخطاب را با طایفه از اهل اسلام در مقام تیر و تفکر بگوشه نشسته بود استفسار  
 نمود گفتند رسول بدرجه شهادت رسید گفت پس حیات با بکار آید بر خیزید و با عدا مقابل نماید تا  
 شود چون صبح یکی در وقت نکره شمشیر از پیام بر آورده خود منوچشده خندان محاربه نمود که شبیدش  
 زیاده بر پشت او زخم برداشته بود و در حمله علیه از جمله مقتدا و نو فارجه بن زید و سعد بن ربیع و یما  
 بن حبیب که او را اهل اسلام نماندند کشته شدند و عبد الله بن حیر و جمعی که با او در محافل شکاف عین  
 ثابت قدم می نمودند بدرجه شهادت رسیدند و جنازه هر یکی از شهدا را که می آوردند آن سرور در پسوی  
 سید الشهدا حرمه نهاده با دایه سلوة قیام می نمود چنانچه مقتدا و کرب بن حرمه نماز گذارده و قوی بر  
 که آن سرور بر شهادت نماز گذارده و محمد بن انزب شافعی ترجیح این روایت کرده اند با اتفاق از باب  
 بی آنکه بشویند در همان موضع دفن کنند و در آخر همان روز چون آن سرور بدین مرتبت فرمود و در آن  
 راه بدر سید که می رسیدند زکورداناث بر راه آمده بر صحت ذات اعجاز صفاتش شکر الهی تقدیم  
 رسانیده می گفتند هر صیبت که سواي شت آسان است و حال آنکه اگر از انجاعت مصیبت زود بود  
 و بی شوت پیوسته که در روز دیم واقعه خبر رسید که ابوسفیان با متابعان از مراجعت پشیمان  
 باز بحال قتال عزیمت نموده بنا بر این سرور انبیا الوای ظفر انمار را بشیر خدا علی رضی داده با همان  
 که در راه سربها یون بودند لغرم مقابل عدا توجه فرمودند تا منزل حرمه الاسد تشریف برد  
 در ما بسلام از استماع کثرت اهل اسلام روی بفرار آورده مگردان شدند و آن سرور باز بر صحت نمود  
 بدین سبب نزول اجلال فرموده **منقبت** هم در کتاب مذکور مسطور است که در سان  
 از هجرت آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم مقتدا بن از زاده صحابه را به هدایت اهل نجد مامور گردانیده  
 منذر بن عمرو ساعدی به مارت تعیین فرمود چون بعد از قطع منازل دخی بر اهل به هر معویه که نام

رسیدند عامر که امیر قوم بیود بود و جمعی کثیر فراسم نموده غیر از یک تن که موسوم بعبرامیه بود همه صحابه را بر سر  
ساخت چون عمر بدیده رسید کیفیت واقعه بفرمودند آنروز بر فوت اصحاب هدایت انتساب  
خورد و عامر را و عابد کرد و همان روز آن لعین از پشت زین با سفل السافلین نکلن رفت آنجا  
عمر گفت یا رسول الله من تیر وقت مراحت و نورا از قبیل عامر در خواب یافته بقبل آوردم بیشتر تا  
شد عمر در آن خطا و سهو مشوب داشته فرمود آن هر دو تن مؤمن بودند احوال او ای دیت ایشان بود  
و همدان زمان بصرایه و بنی نصیر که خلیفه اهل اسلام بودند تشریف برده در بابیت آن دو شخص  
استغاثه چیت جهودان اول قبول نمودند و آخر عذری بخاطر گذرانیدند جبرئیل آنروز از خیال ایشان  
آگاه گردانید بنا بر این بدیده آمده بصحوب محمد بن سلمه بنعام اخراج نزد بنی نصیر فرستاده ایشان را از خیال  
فاسد آگاه نموده فرمود بعد از انقضای ده روز ازین تاریخ هر که از شما درین دیار یا بند بفرمان  
کردن نرسد و آن قوم ضال از تهدید اندیشه همیشه اسباب سفر پرده شد و آخر باغی ای عبداللہ بن ابی  
توقف قرار دادند آنروز در این مکتوم را در مدینه ما جمعی گذاشته رایت هدایت را بشاه ولایت پناه  
ارزانی داشته متوجه بنی نصیر شده نماز عصر در نواحی قلعه ایشان ادا نمود در مدت پانزده روز  
استدایافت و در وقت محاصره یکی از براندازان که موسوم بعزیر ابو و تیری بجانب خمیره رسید المسلمین  
انداخت چون شب شد اسد ائمه الغالب از معرکه ظفر اثر غائب شد بعضی از صحابه غیبت شاه و  
باب را بفرمودند رسید المسلمین رسانیدند فرمود می پنم جهت کفایت بعضی از عمامات شما بیرون رفته  
اینمقال شاه شجاعت خصال سر پر غور را در پای آنروز انداخته گفت این سر آن ملعون است که تیری  
بجانب خمیره مبارک تواند انداخته بود آنروز رسول الله علیه و آله وسلم از کیفیت واقعه تعقیب فرمود  
الا شجعان کرم الله و حبه گفت من این ملعون را بصفت شجاعت متصف دیده بخاطر آوردم شاید

جرات بزان آورد که شب از قلعه بیرون آید و هر که را غافل باشد بر باید بنابرین شب که کین گاه ششم نامگان  
 ویدیم شمشیر برهنه در دست گرفته باز کس دیگر از حصار بیرون آمدن بر حوصله کرده سرش از تن برود  
 و موافقان او چنان نزدیک اند اگر خصم فرمائی امید دارم که بر ایشان نیز ظفر یابم آن سرور بود  
 و سهل بن خیف را با همت نفر و دیگر مصحوب امام الاشجین کرد ایند اسد القالب بار فقای غور  
 ملاقی شده همه را قتل رسانیده سرهای نامبارک ایشان نزد سید کانیات آورد پس بفرموده آن سرور  
 سر را بر در سرای بنی خطره او بچند چون کار بنی نصیر در تنگنای حصار دشوار شده کس شش سید اراضی  
 الله علیه وآله الاخیر دستاوند که مارا بگذارتا ازین دیار بیرون رویم فرمود این التماس امروز در چنین  
 نیساید مگر اسلحه خود را بگذارید و از اموال آنقدر که موافقی شما تواند برداشت برید و بقیه را در کفایت  
 اراضی با این معنی رضامند شدند و جلای وطن اختیار کرده بعضی بغداد خیرین حی در اطراف  
 پراکنده گشتند **منقبت** هم در کتاب مذکور مسطور است که در سال از پنجم هجرت بسام آن سرور  
 صلی الله علیه وآله رسید که پیشوای بنی مصطلق حارث بن ضرار لشکری فراسم آورده با اهل اسلام بی  
 محاربه وارد لاجرم آن سرور کار سازی سپاه نصرت و نگاه نموده رایت ظفر آیت مهاجرین را با امام  
 الاشجین علی مرتضی داده و علم انصار را بسعد بن عباده تفویض فرموده و قدوه اصحاب عمر بن الخطاب  
 در مقدمه معین کرده و بر زمین زید بن حارث را کاشت در پیشه عکاشه بن محض را باز داشت در بیان  
 ترتیب و این متوججان ای دین گشته و در آن سفر بسیاری از منافقان بطمع اخذ غنیمت همراه  
 و در میان سپاه اسلام سی راس اسب بوده و از اموات سوسنین ام سلمه و عائشه درین خود  
 مصاحبت اشرف انبیا مشرف بودند چون حارث بن ضرار از توجه سید ابرار خبر یافت لواستی  
 استا بدست صفوان نامی داده رود در میدان مقاتله نهاد چون نیران اقبال یافت حیدر

بی از بجمان کفار را که مالک نام داشت با پسرش بر خیم ذوالفقار از پای در آورد و ابو قتاده را که مناصب  
 ایت مشرکان بود و پاره کرد و از شام به این شجاعت خوفی تمام بر ضمایر اهل طلام سنبلا یافت و  
 مسلمانان بفتح و نصرت مخصوص شده و نه هزار مشرکان را بقتل آوردند و بقیه آن قوم با سیری افتاده  
 اموال ایشان غنیمت گشت چنانچه در کشف الغم مسطور است که امام الکاشغری کرم الله وجهه بجهت  
 حارث بن ابی ضراره را برده گرفته بنظر انور خیر البشر گذاشته و آنسرور او را جوئی نام نهاده و در سلک  
 مطهرات انظام نحسید منقبت هم در کتاب مذکور مسطور است که همدین سال غزوه خند  
 که از حرب احزاب نیز گویند واقع شد از باب سر آورده اند که چون سرور کانیات بود بن نصیر اهل  
 وطن کرده متفرق گردانید هر قومی بکوشه منزل گرفتند و بعضی بنواحی خیر مظهرین شدند آنگاه حاجتی  
 از اشراف ایشان مثل حنی اخطب و کنانه و ابو عامر و غیر ایشان قریب بیست کس بکشتند تا با بوسفیان  
 و موافقان او بوجوب ستید کانیات تخلص نموده سلسله معاهده و معااهده را استحکام دهند ابو سفیان  
 با جمعی از ابطال کعبه و آمده قسم خورد که نازنده باشم دست از حرب محمد باز ندارم و چنین بقتال  
 توجه نموده همین عمل بجای آوردند پس ابو سفیان لشکر شیطان را جمع کرده با چهار هزار نفر و هزار پانصد  
 شتر و سیصد اسب پرودن آمده جمعی از قبائل بگرد المظفران با ایشان ملحق شده مجموع ده هزار نفری  
 بدینه نهادند چون این خبر بسمع خیر البشر رسید بعد از تقدیم مشورت با استصحاب مسلمان فارسی  
 اندر غنه خاطر انور برکندن خندق قرار یافت و با آن هزار نفر از مهاجر و انصار بدامن کوه سلع که متصل  
 مدینه است رفته حفز خندق را پیش نهاد رای جهان آرای ساخت اهل اسلام بجهت تمام که جد و اجتهاد  
 در میان بسته در عرض شش و با نهرام رسانیدند و بیست و پوخته که مسلمان فارسی برابر ده روز  
 کار میکرد روزی قیس او را زخم رسانید معروض شد از کار باز ماند آنسرور فرمود از آب وضوی قیس مسلمان

بشویند و طرف آنرا پس پشت وی سزگون کشید چون بفرموده پیام نمودند سلمان صحت یافت  
 منافع رخصوی گوید در ایام خندق معجزات غیبیه از تسبیح کانیات علیه افضل الصدقات و الحسن  
 فطوره آمده انشاء الله در کتاب اعجاز مصطفوی که سرانجام انجامش پیش نهاد همت داده تحریر خواهد نمود  
 القصة چون عساکر مشرکان بقصد اهل اسلام و ارفقای مدینه الاسلام مجتمع گشته مؤمنان را محاصره  
 نمودند جماعتی از ولایتان لشکر سپه سالاران کوه پسر مثل عمرو عبید و دکه بن نوفل شجاعت و کمال جرات  
 و استقامت حرب و استیکمال ارواح طین و ضرب در میان قبایل عرب شرفی تمام داشتند و مبارزان  
 و در مقابل نزار و مقابل داشتند چنانچه عمر بن الخطاب رضی الله عنه میگفت روزی بر فاطمه طایفه  
 قریش که عمرو عبید و در میان ایشان بود برسم تجارت با مال بسیار عیبت شام کرده بودیم ناگاه فرود  
 هزار کس قطاع الطریق سر راه گرفتند و اهل کاروان از مال و جان دل برکنند و درین اثنا عمرو بن عبید و  
 پیام بر کشیده مانند شیر زبانی و پیلوان بر مخالفان حمله آورد و انجماعه بچو دو توجا در و بهر میت آورد  
 و از پیش گرفتند و اهل فاسد سلامت گذشته و عمرو عبید و در روز بدر رخمی کاری خورده از جنگ  
 بود و در جنگ احد جبهه مانعی حاضر تروانست شد و درین جنگ انوار تلافی مافات بیخواب نهادند  
 و آوازه پهلوانی و شجاعت در میان قبایل عرب منتشر گردانیدند لاجرم با چند نفر از سرشک مثل عکر بن  
 حبل و صیره بن ابی وهب و نوفل بن عبد الله و ضریر بن خطاب و بر و اس از بنی محارب بکنار خندق  
 آمده محل مضیق پیدا ساخته تا زیاده بر مرکب بک چشمن خود را سواره بر آن جانب خندق انداختند  
 خالد بن ولید و ابوسفیان با سایر کفار بر لب خندق صف کشیدند و عمرو عبید و گفت شما با ما چرا  
 در عبور موافقت نمی نمایند گفتند اگر جناب بکشتن شود ما نیز بگذریم و عمرو عبید و در میان  
 و پر دلی نهاده جولان نموده مبارز طلبید چون اهل اسلام بر پهلوانی و شجاعت او واقف بودند و

مشهور آن ملعون می دانستند چنان خف برایشان مستولی شد که خون در بدنشان نماند و سرها در  
 پیش افکنده خشک فرو ماندند چون بچکن عرض جواب وی در نیامد آن سرور صستی الله علیه وآله وسلم  
 هیچ دوستی باشد که شر این دشمن را از مایه دفع کند سلطان تخت ولایت و برهان بخت حمایت امام <sup>عجلین</sup>  
 امیر المؤمنین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب گفت انا اباوزه رخصت نیافت بار دیگر عمر مبارز  
 خواست امام الاشجعین اذن طلبیده مازون نشست بار سیوم عمر و گفت در میان شما مردی نیست  
 که در میدان در آمده با من مبارزت نماید اسد الله الغالب گفت یا رسول الله در استوری ده تا با وی  
 محاربت کنم آن سرور بروایتی شمشیر خود را که بدو الفقار مشهور بود درین جنگ با میرداده وزره خاک  
 حور را در و پشانیده عمامه تبرک بر سر او نوازه گفت اللهم عنده علیه یعنی بار خدا یا یاری <sup>علی</sup>  
 ر عمر و عبید و دو بعد از آن دست بمناجات برداشته گفت آلهی عبیده را در روز بد را زمین گرفت  
 دوزه داد روز احد از من جدا ساختی این علی است برادر من و پسر عم من رب لا تدربنی فی ذلک  
 خیرا لوارثین امام الاشجعین پاوه روان شد سر راه وی گرفته گفت ای عمر شنیده ام که تو گفته ای  
 مرا بخواند پسکی ازت چه که آنرا قبول کنم گفت آری ای میر گفت من ترا میخوانم بانکه گواهی دهی که خدا بی تعالی است  
 و محمد مصطفی رسول او و شهادت شوی پروردگاری را که آفریده همه عالمیان است عمر و گفت از من این <sup>توقع</sup>  
 بدار ای میر گفت امر دیگر اختیار کن گفت آن کدام است فرمود ترک محاربه کرده بدیار خود بازگرد زیرا که اگر  
 محمد نظام انظام پذیرفت و بر جماعه اعدا منظره و مضمور گشت تو اسفاد و امدادی بجا آورده باشی  
 اگر کار عکس شود بی منازعت و خصامت مقصود تو بر وصول می بندند آن ملعون گفت زمان تشریح  
 باین روش تکلم نکنند هرگز چنین شده است که کسی قدر یافته باشد بر بند خود و فاموده باز  
 کرده و ندوی در فرار حرب یک آن بود که انتقام نگیرد و روغن بر خود نالد المقصود چون ازین <sup>مرد</sup>

اقناع نمود امیر فرمود پس کار ما و تو بماند قرار گرفت و عمر خدیجه گفت که این خصلتی است که کمان  
 بر دم بر هیچ مردی از دلیران عرب چنین الناس از من تواند نمود باز کرد که در هدایت نبستی و مسنون  
 وقت نیت که با مردان مرد در میدان نبرد در آئی و حال آنکه میان من دیده نه بدستی بودنی خواهیم  
 خون تو بر دست من ریخته شود و امیر فرمود تو اگر دست نینداری که خون من بر دست تو ریخته شود  
 میخواهم که خون ترا بر رم عمر و از اسمعنی لغایت بر شفت از مرکب فد آمد اسب خود را پی کرده  
 نیام بر کشیده از سر چشم و غضب بر امیر حمله آورد و امیر المؤمنین سپرد سر کشید آن مترو لی باک شیخ  
 لشناک بر سر امیر زد و آورد که الرضی بکوه خار از وی از یاد آمدی حاصل آنکه تنگ تبه سپهر اجناس  
 شکافت که اثرش بفرق پایون امیر رسید آنجا حیدر کار یکفرست ذوالفقار بدن آن ملعون  
 بکار را از بار سر بکبار گردانید و با او از غلبه نیکو گفت چون رسول صلی الله علیه و آله آواز بگوشید  
 و ائمت که آن لعین مقتول گشت از جابر انصاری رضی الله عنه روایت که چون مرتضی علی کرم الله  
 و عمر و با یکدیگر نزدیک شدند چنان کرد و غبار برخواست که ما ایشان را نیدیدیم بعد از لحظه که او را  
 نیکو شنیدیم دانستیم که امیر وی را گشت القصد بعد از قتل عمر و ضرار بن خطاب و میره بن ابی ذر  
 حمل بر امیر کردند و امیر نیز بنوبه ایشان شد چون چشم ضرار بر حیدر کار افتاد و از برقرار اختیار کرد چون  
 از وی پرسیدند که نیت بدین سرعت را سبب بگو چه بود گفت در آنوقت صورت مرک را مشاهده  
 دیدم اما پسر ساخته در مقابل ایستاده و عاقبت اثر زخم ذوالفقار با او رسید زره خویش را انداخته  
 باز بفر که پرداخت و نوفل بن عبداللہ الخزومی از صف قتال انهدام نموده از پشت زین و زنگ  
 افتاد و مسلمانان بیکبار سنگهایش کردند او فریاد برآورد که به این هم میتوان گشت امیر المؤمنین  
 رفته بکفر بشیر او را از میان بد و بنیم ساخت مکره و پسر و مرد کس ضرار از مهر که فرار نموده جز  
 قتل

عزمید و در نوسن سپاه خود تفریر نمودند ابرو سفیدان بار فغان رو با نوزام نیاوه و تا منزل عقیق  
 توقف نکرد گویند چون اسد الله الغالب عمرو را بقتل رسانید نبره و جامه و سلاح او طفت نشد چون  
 عزمی وقت برادر رسید و حالش بدان منوال بدگفت ما قتل الکفوکی میباشی گشته است او را که  
 چون دانست که برادرش بضرب ذوالفقار حیدر کرا گشته شده این دو بیت در سبک نظم کشید  
 لو کان عمرو قاتله لکنّ ابکی علیه ایچو الابد لکن قاتله من لا یعات به کان قدیم <sup>بلد عجمی بیعت</sup>  
 البلد امیر المؤمنین چون خرمن زندگانی اهل ظلام را شعله صام خون اشام سوخته در حصار فانیض  
 سبان شمع فلک افروخته بخدمت حضرت رسالت بازگشته عرس در او پای عرش سای انحضرت انداخته  
 پی چند گفت که او خزان ابیات بیت عترتیه عبد الحیارة من سفاهه رابه و عبت رب محمد  
 لا تحببن الله خادولینه و بنیه یا معشر الاخراب و حضرت رسالت ماب جناب لایت ماب نبوا این  
 و التفات بی پایان سرافراز و ممتاز ساخته فرمود حدیث البازرت علی یوم الخندق افضل من <sup>اعمال</sup>  
 امتی الی یوم القیامه یعنی حرب علی با کفار در روز خندق بهتر و فاضلتر است از اعمال امت من تا روز قیامت  
 شعر زینعلی عمر چون کشید گشت فلک نامه دلش در نوشت رسول خدا گفت از یکدی که در روز <sup>خندق</sup>  
 مصاف علی با زهر عمل کندین روز کار کنند اهل دین تا بر در شمار در کشف القم و جیب السیر و معارج  
 النبوه مسطور است که ابوبکر صدیق رضی الله عنهما در مجلس پیامیون رسول بودند بر خسته یقینل سر بر  
 امام الاشجعین قیام نمودند و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آیه کریمه و کفی الله المؤمنین القتال تعلی  
 لو کان الله قویاً غیراً که در آن روز نازل شده بود و ذات نمود <sup>نظم</sup> ضرب ذوالفقار  
 هسچا نیران سر بر سو پایمال است اگر دستم کشد تیغ خلافتش بیدان دعا کمر ز زال است چه جا  
 پورستان شیر افلاک بدست او زبون تیر از غزال است و مرویت که فریش کس فرستاده که حیدر <sup>خاندان</sup>

دو بیت

و در افعال جنم آل را خریداری کردند آنروز فرمود ما را بچید پدید و بهای خبیث آن احتیاج نیست بپدید  
 و غزوه مذکور علی سبیل الاجمال در صحایف و هایت السعداء از سوره اعراب نیز منقول است منقبت  
 و هم درین روز غزوه بنی قریظه واقع شد از این عباس رضی الله عنه منقولست که چون جنود اعراب انزیم یا  
 حضرت خیر البشر منصور و منظور از کوه سبج بدینیه مراجعت نموده بدستور قدیم بخانه سیده النسا فاطمه زهرا <sup>علیها السلام</sup>  
 بدن همایون را از کرد و غبار گشت بادا نماز ظهر قیام نمود درین اثنا جبرئیل امین دستاری سفید بر سر  
 و بر ستری نشسته آمده گفت یا سید المرسلین خدای از تو عفو کناد که سلاح از خود باز نکردی و حال آنکه هنوز  
 سلاح مستح و مکمل اندر مان چنان است که همین لحظه بکنک بنی قریظه توجه نمائی و اکنون من رستم که زلزله در  
 ایشان اندازم بعد از آن بلال با شاره رسول صلی الله علیه و آله در بواق مدینه ندا کرد که هر کس مطیع <sup>اصحاب</sup>  
 و متفقا مصطفی است نماز عمرو در نواحی حصار بنی قریظه ادا نماید لشکر اسلام و اصحاب عظام در مطارت <sup>الغالب</sup>  
 که صاحب رایت خیر الانام بود روان شدند پس آنروز سلاح پوشیده با چندی از صحابه کرام متوجها  
 روان شد و در آن غزوه مجموع سه هزار نفر ملامت بودند از اسد الله الغالب روایتست که چون قریب قلعه <sup>الغالب</sup>  
 رسیدم جمعی مرادیده ندا کردند قد جانکم قاتل عمرو یعنی تحقیق آمد قاتل عمرو من کفتم احدث الله الذی  
 الاسلام و قمع الشرك و رایت فتح آیت را بر زمین نشاندم کفار از بالای حصار زبان شستم و سب  
 عالم کشادند بنا برین ابوجباهه را بجا نقت لوای منصور مامور گردانیده باستقبال رسول ایزد متعال  
 گفتم یا رسول الله نزدیک بجبار بیورد مرو که می بینم عنقریب حق سبحانه ایشان را رسوا کند فرمود ظاهر  
 ایشان حرفی استماع نموده که باعث ایذای من باشد گفتم آری فرمود چون مرا به منبند امثال این سخنان  
 نکو بند و نزدیک آن قلعه تریف برده گفت یا اخوة القردة و الخنازیر فرود آید حکم خدا و رسول کفار کشید  
 ابا العاصم جو لاولا فحاشا یعنی هرگز بسیار نادان و دشمنانم ده نبودی بر زانروز چه امر روی نمود

آنسرور صلی الله علیه و آله از استماع این سخن جیایم بر تبه غلبه کرد که ردا از دشمن بنیم نیزه که در دستش بود  
 و قدمی چند باز پس رفت المقصود مدت هفت و پنج روز بروایتی پانزده روز بنی قریظه در محاصره بودند و  
 سلطان الاولیاء علی مرتضی با جمعی از اهل اسلام هر روز در اطراف و جوانب حصار لشکر تیر با کمان  
 میکردند تا آنکه حق کسی را نرسید و بعضی در دل ایشان انداخت که دست از جنگ باز داشته از حصار  
 شتافتند مشروط بانکه سعد معاوی در مهم ایشان حکم شود و آنسرور بر این معنی راضی شده سعد را از مدینه  
 حکم ساخت سعد گفت حکم میکنم که مردان بنی قریظه را با التمام بکشند و نسوان و صبیان را مسلمانان  
 برده گیرند و اسوار را میان یکدیگر گزشت نمایند آنسرور فرمود ای سعد حکمی کردی که حق سبحانه در بالای  
 مهفت آسمان کرده بود نفل است که چون پیوسته بنی قریظه از قلعه فرو آمدند محمد بن سلمه دست و کردن  
 ایشان که بروایتی نصد و بقولی هفتصد گس بودند سبته بدینه برد و عبد اللہ بن مسلم بنی قریظه  
 و اموال و اسلحه و اسب ایشان متعین شد و در آن حصار هزار و پانصد شمشیر و سیصد زره و دو هزار و پانصد  
 سپر و اسب و ادانی و اغنام و جمال و دواب و مواشی بسیار بدست آمد چون آنسرور بدینه تشریف برد  
 فرمود خندقی پر درن شهر کنند و ز سپر را بکشتن آن طایفه مامور گردانید که فوج ایشان را در خندق  
 امیر المؤمنین بکنار خندق آورده کردن نیزه و از شاه پر بخاکه که بقتل رسیدند یکی کعب بن اسود بود و  
 حی بن اخطب منقبت در روضه الاجاب و جیب السیر مطور است که در سال ششم از هجرت آنسرور  
 علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات را خبر رسید که بنی سعد لشکر فراهم آورده داعیه آمدن بیو و خیره دارند  
 خواهند با اتفاق ایشان قصد مدینه کنند بنابرین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب با قصد نفوذ  
 تک فرستاد شاه ولایت پناه بسیر مینمود و روز مخفی بود تا بموضع سب رسید در آنجا با شخصی ملاقات  
 شده احوال عادی گفتش نمود او گفت با امیر المؤمنین برابر سر ایشان پیرم بشرطی که مرا امان دهی امیر قبول

بعضی نمود مسلمانان را بر سر انجمنه پخیر برد بفرموده امیر المؤمنین کرم الله وجهه اهل اسلام دست با  
 دراز کرده بنو سعید را نهریت دادند بیعت پوسته که با لشکرش ترو دو هزار کوفسند بدست است  
 افتاد از انجمله امیر المؤمنین چند شتر کجبه آنسرور جدا ساخت و باقی اموال را با اهل سریه قسمت فرموده بفتح و  
 فیروزی هدیه مراجعت نمود **منقبت** در دستور کفایق و صحیح نسائی و صحیف و تشریح و شرح  
 لایه و شواهد النبوه و روضه الاجاب و فتنه الصفا و حبيب التیر و معارج النبوه مسطور است  
 که جمیع مفسرین و مؤرخین متفق اند درین که در سال هفتم از هجرت شصت و پنج روز محشر مقتضای وعده  
 صادق ابرجست قال غر و علا و عهد کم الله معانم کثیره تا خود نما فعمل کم نده لغیرت قمع خیره  
 هزار چهار صد نفر اشکان و دلا در از مدینه بنصرت و نمود بعد از طی مسافت و در منزلی که از امتزاجی  
 گفتند نزول فرمود بود خیمه چون از توجه فی البشر خبر یافته بودند شب و روز جمعی مساجد گشته جنبه  
 استخبار آن حضار بیرون آمده شرایط تفحص تقدیم رسانیده باز میگشتند اما در آن شب استیرون  
 بدانجا رسیدند از و تعالی خواب غفلت بر ایشان چنان بگماشت که تا طلوع آفتاب هیچ یکی بیدار  
 و صبح در کمال اضطراب پهلما و سنها بر گشته از قلعه بیرون آمده متوجه مزارع خود گشتند ناگاه  
 چشم ایشان بر سپاه لغت پناه افتاد باز گشته بقلع خود در آمدند چون آنسرور صلی الله علیه و آله  
 قوم بیودر آن منوال دید فرمود خربت خیر انگاه خیر بان قلاع خود را مضبوط ساخته دست باندا  
 تیر و سنگ گشاند دلاوران معرکه غر او جدا و در محاصره سعی بلیغ نموده هر روز او را شجاعت و مردانگی میدادند  
 و باندک زمانی حصار لطاف و حصن شق و قلعه صعب مفتوح گشت و بصحت پوسته که در وقت محاصره  
 قلعه قیوم چون در شقیقه غرض آنسرور شده بود بنفس نفیس در معرکه قدم رنج میفرمود هر روز از  
 لغت آیت یکی از اعیان مهاجر و انصار داده بحرب اهل حصار میفرستاد و در حادثه صحیح بیعت پوسته

که ابو بکر رضی الله عنه لوامی برداشته بیای قلعه رفته حصول مقصود فرار نمود و دو مرتبه عمر بن الخطاب با  
 طایفه از شجاعان اسلام با محصوران محاربت کرده عنان مریدت ناورده فرار نمود چون ششسانگ  
 شام میان نجیبی شام بر سر آن حجره آبجوی فام برشیدند خواجگه کانیات علیة افضل الصدوة و الحکل التیات فرمود  
 لا عظیم لرایة و جدار بسل کرد بخروار بچب الله در سوله مفتوح الله علی یدیه و امیر المؤمنین کرم الله وجهه  
 مبدع حال این غزوه بکجه رمعی که بدیده میوشش غرض شده در مدینه توقف فرموده بود درین اثنا مفارقت  
 آنحضرت بر ضمیر نیرش صعب نمود و اما مفارقت آن نور دیده بر وجه دیده بر راتب فروده با وجود الم  
 متوجه ملازمت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم شد از سولن بن سعد ساعدی رضی الله عنه مروست  
 انشب که پیغمبر صلی الله علیه و آله این کلمه بر زبان معجزیان گذرانید غلغله در میان اصحاب مستطاب افتاد  
 آیارایت را بکدام یکی از ما خواهد داد بریده بن اخصب گوید هر گرا با آنحضرت منظره تقوی بود امید داشت که  
 صاحب علم او باشد و جمعی از وریش با یکدیگر میگفتند مقور است که مراد ازین مردن علی بن ابی طالب کرم  
 وجهت زیرا که چشم وی بر تنه در من است که در موضع قدم خود نمی تواند دید و چون این سخن معجزان آن  
 سرور بگوش امیر المؤمنین رسید فرمود اللهم لا معطى لنا منعت ولا مانع لنا اعطيت یعنی خداوند  
 هیچکس نتواند داد چیزی که تو منع میکنی و هیچکس منع نتواند نمود چیزی که تو عطا فرمائی و علی الصبح که خورشید  
 بال صبح جناح بانهاج نورد بره با فر ظهور ربام جهان اشام این قصر لاجوردی فام گسترانید ساعتان فرود  
 جنگ که در پیشه و غا و جنگ بر کمر پلنگ زوندی و در بحر همی کلام در کام نمنک نهادندی بر در خیمه سلطان  
 لی مع الله و در سر پرده بارگاه دین پناه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله مجتمع گشتند هر یکی ازین سالی  
 لکر اولشک حزبت را منظره آن بود که شاید باین سعادت عظمی و سوبب کبری فایز گردد سعد و قاص  
 در برابر چشم رسول برانود آمده برخواستم بامید آنکه صاحب بیت من باشم از فاروق اعظم رضی الله عنه

که گفت هرگز امارت را دوست نداشتیم مگر آنروز چون آنسرور از خیمه بیرون آمد ز منوه علی بن ابی طالب کجاست  
 مردم از هر طرف آواز برآوردند که چشم او درو میکند که پیش پای خود نمی چسبد گفت او را بیارید در این اثنا امیر  
 بی طلب ظاهر شد آنسرور سر قرک امیر را بران مبارک خود نهاده آب دهان با برمان در چشم میوشانید  
 حال رویش زایل شده و چشمان کسینش تیره تازه بهتر از حالت اول شد بعد از آن در باره او دعا فرمود اللهم  
 اذهب عنه الحزن والقهر المؤمنین کرم الله وجهه کوید بیکت و غامی رسول الله علیه وآله دیگر هرگز سر ما در  
 ستاوی بخشیم و از این ابی لیبی مرویت که امیر المؤمنین در کرامی فرمودند جائزه پند دار پوشیدی و از آن با  
 نیداشتی و در سرهای عظیم جائزه ننگ در بر کردی و بر روی متعذر نبوهی و دیگر در مدت حیات در در چشم  
 بر آن قره العین اولیا حاضر نشدی و شان نزول حدیث الاعطین الراية تا آخر بدستوری که مذکور شد  
 در اکثری از کتب معتبره احادیث تخصیص در صحیح مسلم و بخاری و در اوسط طبرانی و صواعق محرقة ابن حجر عسقلانی  
 القصة چون از در چشم خلاصی یافتی حضرت رسالت پناه رایت فتح با داده و زره خود را در و پوشانیدی  
 و ذوالفقار بر میانش بسته فرمود یا اخی محاربه کن تا اترمان که خدایتعالی بر تو مفتوح گرداند و بجز اسوکنه  
 اگر یک کس خدایتعالی بواسطه تو هدایت کرامت فرماید ترا بهتر است از هزار شتر سرخ موی که در راه حق حمل و  
 تصدق نمائی بعد از آن امیر المؤمنین بتباید رب العالمین و بنفوس و کسب المسلمین قدم در راه نهاد  
 چون بجوالی حصن قوس رسید علم بر توده از سنک ریزه که قریب بدر حصار بود فرو برد و آن حصن  
 از اختیار بیود که بالای حصار بود پرسیدی صاحب لوای تو کیتی و نام تو چیست حیدر کردار جواب دادیم  
 علی بن ابی طالب بیودی با قوم خود خطاب کرد غلبت هم و ما اتول مؤمنی یعنی مغلوب شوید بتوریت  
 و گویند اول کسی از حصار با قوم خویش بکس بیرون آمد حارث بیودی بود برادر مرحب و حرب آغاز کرد  
 و دو نفر از مسلمانان را شمشیر کرد و ایند انگاه امیر المؤمنین متوجه او شده پیکان فریب تیغ او را بدو فرستاد و حرب

مرحب بر قتل را در واقف گشته باز مره از باغان چری اسلحه پوشیده بکین تمام در صد و اقامت تمام پروان  
 مبارزی بود بغایت لیر و بلند بالا و تن او رسناش که من وزن داشت و در شجاعت و مبارزت بی نظیر بود  
 شیر بر دوش حمل کرده و عمامه بر سر بسته و خود بر بالای آن نهاده در میدان آمده این رجز آغاز کرد و قد  
 غایت خیراتی مرحب ساکی الصلاح بطل محب چند آنکه اظهار جلالت نمود همچاس از اهل اسلام  
 لقاقت مقاومت او نبود که با در میان قتال در آید لاجرم شاه مردان و شیر رحمان یگانا و روان شد  
 رجز زبان مبارک را ند غریبه انا الذی سمیتی اقی حیدر ضغلام اجام ولایت و قسوة و من  
 در خواب دیده بود که در اشیر بکشد چون امیر صراع اول که پتی بود از نسیم شیر بر وی خواند تعبیر خواب  
 خود دانست اما تعبیر قضای خود نتوانست در میدان آمده تنگی خواست بر امیر زند امیر سفت کرده ذوالفقار  
 بر آن ملعون عذرا فرود آورد چنانکه از سپرد خود و دستارش گذشته تا فرپوس زین دو نیم ساخت  
 اسلام با دلاوشاه مردان در میدان در آمده دست لقتل دراز کردند و مفت کس از روسار و ابطال  
 بقریب تیغ امیر المومنین گشته شد و باقی هر سیت نموده در قلعه آوردند و شاه مردان در عقب ایشان  
 شد و برین اثنا یکی از مخالفان ضربی بر دست امیر زد چنانکه پر از دستش افتاد و دو پکری پسر او بوده رو بگریز  
 شاه مردان از این واقعه بغایت خشمناک گشته خود را یک حصین از خندق بر قلعه قوس ساند و بچه فولاد  
 بجه کلته در زده در آهین برکنده پسر خود ساخت **مشنوی** بر آشت از آن شاه عالی  
 در قلعه را کند و گردش پسر از امام محمد باقر رضوان الله علیه منقولست که امیر المومنین در حصار گرفته چندان  
 نماندند تمام حصار چنان لرزید که صفیه دختر حجاجی از خطب از تحت بیقاده در پیش خروج شد بدیت  
 کف کافی انشا جانمزدان پیدا شد بود و کرنه کی تواند آوی کند در خیر بعقیده بعضی از روایات  
 وزن داشت و برخی سه هزار من گفته اند و در صواعق مؤلفه سطور است که بعد از کندن برداشت در خیر امیر

بر پشت خود تا آنکه در آمدند مسلمانان درون قلعه پس بر خود کرده متقاتله فرمود تا آنکه فتح شد پس ابتدا  
 از دست و پزنداشتن آن در را که چهل نفوس در کشف الغم مسطور است که هفتاد کس از برداشتن او عاجز  
 شدند به نزدیک آن دست با اقرار که گوید زوزن در آن حصار که کرده است بروی بسوی سپهر  
 سپهرش سپر بودی و قبه مهر بود خیر از شاهدین امر غریب فغان الا مان بایوان کیوان رسانید  
 شاه مردان بعد استخاره پیغمبر اخوان امان داده در ایام قدر هشتاد و چهار پیش پست خود بینداخت  
**فروسی گوید شعی که تا بدو انگشت و زنجیر کند بر آد از بی انگشت او هزار انگشت گویند چون**  
**خبر فتح خیر نجر البشر رسید بغایت مسرور گشت در وقت ملاقات با امیر المؤمنین فرمود قل بلغنی**  
**تبارک الشکور و ضیعک المذکور قد و ضی الله عنک و رضیت اناعنک امیر المؤمنین**  
 وقت روی نمود چنانکه قطرات اشک بر رخساره مهر انورش زوان شد رسول صلی الله علیه و آله  
 پرسید یا اخی این گریه شادی است یا غم گفت گریه فرح است یا رسول الله چگونه فرح خاک بناشتم که الله  
 تعالی و تو از من راضی ستیید و بخت پیوسته که امیر المؤمنین خیران را بدان شرط امان داد که هر  
 از ایشان یک شتر بار غله برداشته از آن دیار برون روند و سایر اموال مسلمانان گذارند و اگر چندی  
 پنهان دارند خون ایشان در باشد گمانه ابی الحقیق یکپوست شتر از زر و زیور مسلوب پنهان کرد چون  
 خیانت او ظاهر شد بنا بر آن شرط مذکور خون بیو و مباح گشت و خاتم انبیاء علیه شرف التحیات کند  
 تسلیم محزون مسلم نمود که بعضی خون بر او ریخته بود در آن جنگ شهید شده بود بقتل آورد و از سر  
 باقی بیو و در گذشت و همه اهل اسلام از قلعه خیر اموال موفور و جناس غیر محصور بوده بسیار دمواسکی  
 بی شمار غنیمت گرفتند از آنجا در حصن قنوش صد چوشن چهار صد شمشیر و هزار نیزه و پانصد کمان  
 یافتند و از آن غنائم خمس بحضرت مقدس بنوی پذیرفته تتمه میان مسلمانان تقسیم یافت و صفیه

دختر حنی خطیب که زوجه کنانه بود در سلام و حینه کلبی افتاد رسول صلی الله علیه و آله عوض او چیزی بد حینه  
 عنایت کرده صفیه را بعد از انقضای مدت در جهال نکاح آورده بوقت مراجعت از خیمه در منزل صبا با او  
 زفاف نمود و بر دایه روضه الاجاب آنسرور بد حینه کلبی وعده فرموده بود که جاریه از سبایای <sup>خیمه</sup>  
 و بد بنا بر این آمده گفت وقت آنست که اینهای وعده نمائی فرمود هر کدام را که خواهی بگیرد حینه صفیه را  
 اختیار کرد بعضی رسانید که صفیه از نسل بیرون برادر موسی است سزاوار دیگری نیست غیر از تو آنسرور <sup>اورا</sup>  
 طلب نموده حینه را عوض حمت فرمود و بر دایه و دختر عم صفیه را بد حینه داد و او را آزاد کرد و عقیق <sup>اورا</sup>  
 صدق و کساخت و صبر فرمود تا مدت استبر صفیه منقضی شد و در منزل مذکور با او زفاف نمود و در روز <sup>تخت</sup>  
 خیمه جعفر بن ابی طالب و زوجه او اسماء بنت عمیس رضی الله عنهما شش از اشعری که ابو موسی از انجلی بود <sup>از</sup>  
 از جهش که بجهت تجارت رفته بودند پلازمت خیر البشر صلی الله علیه و آله رسیدند آنسرور جعفر را دیده منبسط <sup>گشتند</sup>  
 فرمودند اینم بوقوع کدام یک ازین دو امر شادمان تر باشم بقدم جعفر یا بفتح خیمه و جعفر در نقای <sup>او</sup>  
 از غنایم حصه از زانی داشت نقل است که چون آنسرور بنواحی خیمه رسید محضه بن مسعود را بجانب <sup>بک</sup>  
 فرستاد که اهل انموضع را با سلام دعوت کند اهل فدک اول جوابهای درشت گفتند بعد از استماع <sup>او</sup>  
 فتح قلاع خیمه یکی از روسای خود را برای مصالح فرستاده مقرر فرمود که نصف اراضی ایشان <sup>او</sup>  
 را میان رسول مقرر باشد و در مقصد اقصی مطور است که بسوی فدک امیر المؤمنین علی فرستاد <sup>او</sup>  
 مصالح بدست امیر واقع شد پس جبرئیل آمده گفت حق سبحانه میفرماید حواظ فدک داشته باش که در حق <sup>حق</sup>  
 رسول است بفاطمه حسن بده سردار بنی سبیه النساء فاطمه زهرا علیها التجه و الثناء <sup>طلب</sup>  
 نموده حنی نوشته داده و آن وثیقه بعد فوت رسول پیش او بگذاشته گفته این حجتی است که رسول <sup>طلب</sup>  
 از برای من و حسنین نوشته بود **منقبت** در مقصد اقصی و روضه الاجاب در <sup>الصفیة</sup>

و حیب التبر و معارج النبوه مطهر است که را دیان اخبار خیر البشر در کتب معتبره سیر غرّه و حنین را چنین  
 مرقوم خامه صحت از کرده اند که در سال هشتم از هجرت چون خبر فتح که در اطراف عرب انتشار یافت اکثر  
 قبائل سر بر خط متابعت تسلیم گزیدند و کاتبان و مکرر نبی هوازان و ثقیف که بر مخالفت اتفاق نموده  
 بن نصر ابایات مقرر کردند بقول صاحب مقصد اقصی سی هزار مرد و بر و این که در روضه الاحباب  
 مذکور گشته چهار هزار کس فراموش آورده با عیال و اطفال و اموال موجوده وادی حنین شده و در دیده چشمی که  
 چشمش از جلد پنهانی عاقل بود و صد و پست سال از عمرش گذشته با صابت رای و تدبیر انصاف  
 داشت همراه خود کردند چون با و طاس رسید آواز گریه اطفال و افغان زمان شنیده رسید این چه  
 اصوات جواب دادند که لشکریان بموجب فرمان مالک بن نصری اهل و عیال امتعه و اموال خود را  
 مصحوب کردند و اندک در جنگ سستی نگشتند و رسید این رای را خطا شمرده با مالک گفت آوردن مال  
 عیال مناسب حال ابطال رجال نیست زیرا که اگر زمانه مقتضی گزیر باشد مردم منزوم راهیج خیرا  
 بر شیر نشود لایق انکوسوان و کودکان را باز کردانی تا اگر شکستی روی نماید بدست مخالفان ایست  
 کردند مالک التفات باین سخن نکرده روی براه نهاد و درید در خشم شد از ملافت باز ایستاد  
 القصد چون اتفاق هوازان و ثقیف بمع شریف حضرت مصطفوی رسید عقاب بن اسد را در کله  
 بخلافت تعیین نمود باد و نیز سپاه خاصه و دو هزار طفقار که مکرر وایتی با شانزده هزار مرد تیغ  
 گذار و در عشره اول اسؤال بجانب کفار بنضت فرمود و در آن لشکریان حما جریه علم بود ساه  
 رقی علی و عمر بن الخطاب و سعد و قاص محافظت اعلام نمودند و انصار و مسلم و اشهد و بقوی  
 سفر به بطن و قیله رایتی علییده برافراشتند نقل است چون جنود ظفر در دوازده مکر بدون رفت نظر  
 از صدیق اکبر رضی الله عنه بر آن کثرت و شرک افتاد بر زمان مبارکش گذشته ما مرد ز سبب

مغلوب نخواهیم شد و بواسطه حد و این سخن در حنین اول لشکر سید الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم  
خورده و آیه لقد نصرکم الله فی موطن کثیرا و یوم حنین او انجکم کثرتکم الیه در آن بات  
نشانی الفتح چون سپاه اسلام بادی مذکور رسیده بجزه تنگی طرق متفرق شده بچند فرقه فوج فوج  
از سپیل متعده در آمدند مالک بارفقای خود پیر هذر ربهکان جبله پوسته در کین نشسته بود بر آن  
حمل آورده تیر باران کرد رعبی تمام بحال جنود اسلام راه یافت طریق انزمام پیش گرفتند اول طایفه  
که منورم شد بنی سلم بود خیل خالد بن ولید و کربز لشکر در آن روز پرتو رسید که بروایت صاحب الفتح  
زیاده از ده کس که نکس از آن کاشمی بودند کسی دیگر نزد رسول صلی الله علیه و آله نماند و اسامی ایشان این  
علی بن ابی طالب و عباس بن عبد المطلب و فضل بن العباس و ابوسفیان بن اکحاش و ربیع بن الحارث  
و عبد القدر بن زبیر بن عبد المطلب و معتب پسران ابی لهب و عاشر بن حرام عثمان ابن امیر بن نفیل  
در آن روز غیر از امیر المؤمنین علی و عباس و عبد القدر مسعود و همچو در ملازمت آنحضرت ثبات قدم نمود  
چون سید عالم انزمام اهل اسلام مشاهده نمود با دوازده بلند ایشان را بصبر و ثبات دلالت نموده  
میگفت انا البتة لا کذب انما بن عبد المطلب اما از غایه و همت همچو استماع توان صادق عجزی نمود  
آنحضرت در آن روز بر سر پضا سوار بود ابوسفیان کاشمی عثمان استرگوشه و عباس عبد المطلب آن  
جانب دست در رکاب فلک زوسای آنحضرت زده مانع می آمدند درین اثنا مالک متوجه رسول شده ایشان  
سرا راه گرفته بادی محاربه می نمود روی بریاض جنبت آورد بعد از آن مالک سعی نمود که خود را بخاتم انبیا  
رساند پیش مانند شطرنج خشک ایستاد و ژوار اصحاب سید ابرار ابوسفیان بنی امیه و جمعی که بر سپیل  
زبان بگامه توجیه گو با کرده اند بودند آغاز شامت کرده هندیان میگفتند ما بخدرف صفوان بنی  
امیه بآنکه هنوز مسلمان نشده منعموم گشته گفت اگر مردی والی ما باشد نزد من دست زبانت از آنکس

شخصی از هوازن حاکم محمود بن اسحاق از شهبان عثمان ابی طلحه روایت کند که گفت چون سید الثقلین <sup>علیهما السلام</sup>  
 متوجه حسین شدن بغزیت آنکه وقت یافته انتقام پدر و برادر خود که در جل گشته شده بودند کشیم  
 آنسر گشتم و در وقت انذار اهل اسلام شبر از نیام کشیده قصد آنسر نمودم چون پیشین قیاس است  
 چه ابوسفیان هاشمی محافظت مینمود از عقب در آمده خواستم تیغ تیز را کار فرمایم ناگاه شغل آن جناب  
 معان شد که نزدیک بود مرا بسوزد از کمال دایم چشم بر هم نهادم درین اثنا خاتم انبیا بجانب  
 و نمود ادنی متنی بفرموده نزدیک رفتم دست بر سین من زد و آورده گفت اللهم ذهب <sup>عنکم</sup>  
 الشیطان نجد اسکن آنسر در آنساعت دو ستر زد از جان خود آنگاه با شاره حضرت رسالت انوار  
 محراب کردم و بخت پر بسته که در صبح روز جنگ حنین بعد از فرار عباس بفرموده آنسر علی <sup>علیه السلام</sup>  
 بلند بر دشته مسلمانان راند کرده گفت یا معشر الانصار یا اصحاب السموه یا اصحاب التوره البقره  
 اسلام از استماع آواز عباس از اطراف و جوانب قریب صد نفر از انصار و عجزه بخدمت آنسر و جمع آمد  
 مشرکان حمل آوردند آنسر در شتی سنگ ریزه دست گرفت بجا آنکه از خنج میماند که قدری  
 از یک در آن بفتاده باشد پس مشرکان روی بواهی گریز نهادند در کشف الغره و بعضی از نسج علماء دیگر  
 سقوط است که در آنسر که کافری مشهور بود خرد آن نام بر جمل سوار روی بیدان جدل نهاد و بفرمود  
 مبارز طلبید هیچ یکی از دلاوران سپاه اسلام از بهیت طول قامت و عظمت جبهه او بسیار ترسید  
 نمی نمودند ناگاه شاه ولایت پناه بطرف آن مدبر شتافت تیغ آبدار و مار از روز کارش بر آورد و این  
 سبب استظهار سپاه سید ابرار و موجب انکار کفار فاکسار گشت نقل است که در آن جنگ چهار نفر  
 مسلمانان بغیر شهادت فایز شدند و هفتاد کس از مخالفان کشته گشته بر دایت کشف الغره حمل بر شتافت  
 چهل کس بضر تیغ امام الاشجعین بدر زنج شتافتند آورده اند که من زمان معرکه حنین بیک قسم شده <sup>طائف</sup>

با مالک کعبه طائف و کردی بیطن نخد و فقه با و طاس کر بخند رسید کانیات ابو عامر شهری را با جماعتی که  
 بر او زاده او ابو موسی و زبیر بن العوام از آنجمله بودند و عقب مشرکان که متوایشان او طاس بود روان  
 او بود ابو عامر بدرجه شهادت رسید و ابو موسی قائم مقام ایشده طریق رسمی و مهمام سلوک داشت  
 کفار سینه فکشته او طاس واقع نمود در آن دو سو که شش هزار بوده و پست و چهار هزار شتر و چهل هزار  
 و بقیه نفره و زیاده بر چهل هزار که سفند غنیمت مسلمانان شد آنسر و با عباد بن بشیر انصاری فرمود که در  
 منزل جوانه ضبط و محافظت اموال نماید و خود را با آیات طفر آیات بقصد حصار طائف باز خست و علم غایب  
 با میر المؤمنین علی داده ابو عبیده جراح را با هزار مرد مقدم شکر ساخت بعد از وصول بطائف کفار حصار  
 پناه کرده آغاز انداختن تیر و سنگ نمودند و مسلمانان نیز پناهِ حرب و پیکار نهاده جمع کثیر مجروح شدند  
 ایام محاصره دو زاده نواز اصحاب شطاب شربت شهادت جهیدند عبداللہ بن ابی بکر و عیسی بن  
 برادر ام سلمه از آنجمله بودند نقل است که در ایام محاصره طائف حضرت رسالت پناه جناب لاریم تمام  
 با جمعی نامزد فرمود که در اطراف آن دیار سیر نموده هر جایی یابند در رسم شکنند و را شمار راه از دور زن  
 ششم سر راه بر این عم رسید عالم گرفتند شهاب نامی که بزمید شهابت از امثال اقران ممتاز بود و از میان  
 قوم برآمده مبارز طلبید امیر المؤمنین آنک جنگ کرده میکرب ذوالفقار بدار البوارش و ستاد و بقیه  
 بزمیت غنیمت شمرده راه و از پیش گرفتند و شاهپردان بنان آن نواحی را سگسته بخدمت رسول مرا  
 نمود آنسر و در خلوت طلبد آهسته مدنی را از گفت این معنی موجب تعجب اصحاب گشت عمر بن الخطاب گفت یا  
 رسول الله حضور ما با این عم خود خلوت کردی در از از گفتی فرمود یا عمر ما انتجیه ولكن الله انتجنا  
 یعنی ای عمر من اقتضای رای خود با و را از شکتم بفرمان و رای راز نهان کشادم باین راز با و را  
 چون مدت پیچیده روز بر محاصره طائف گذشت و بخیر الشریعین شد که فتح قلعه مذکور بمیر میریت از کفار